

## اژدها

در شعر عرفانی فارسی

جانوران در زندگی انسان، به خصوص تا سده‌های گذشته، جایی بزرگ داشته‌اند. بازتاب این همزیستی در افسانه‌ها و قصص و صور خیال شاعرانه آشکار است. ادب فارسی به خصوص بخش عرفانی آن نیز از تمثیلهای بسیار درباره حیوانات بهره جسته و هر یک را نمودار جنبه‌ای از حیات نفسانی و عوالم باطنی انسان دانسته‌است. اگرچه تحلیلگران اساطیر و روانشناسان معاصر شباهت نزدیک مفاهیم رمزی را در فرهنگهای گوناگون مردم جهان نشان داده‌اند، اما مطالعه دقیقتر درباره هر یک از فرهنگها خصوصیات قومی و تاریخی و اعتقادی تازه‌ای را آشکار می‌سازد که موضوع این تحقیق با عنوان «جانوران و مفاهیم شعر عرفانی» است.

اژدها از موجودات عظیم افسانه‌ای است که در اساطیر همه فرهنگهای دیرین جهان به آن اشاره شده. این موجود معمولاً در افسانه‌ها ترکیبی است از حیوانات مختلف، اما بطور کلی به شکل ماری بزرگ، پیر و مکار، گاه با سه و گاه با هفت سر و صد دهان تصویر می‌شود. نفسی آتشین و نیرویی مهارنشدنی و مقاومت ناپذیر دارد. اژدها معمولاً از محللهای سرپوشیده و ظلمانی و دور افتاده همچون غار، جنگل ویرانه سر بر می‌آورد و با قربانیان خود به نبرد می‌پردازد.

از جمله افسانه‌های مربوط به اژدها در سرودهای «ریگ ودا» از کتاب مقدس هندوان چنین آمده است:

اژدهای خشکی به‌نام ورترا آبها را اسیر کرد و نزدیک بود هستی را

بخشکانند و از بین ببرند که ایندرا خدای جنگ و پیروزی سلاح برگرفت و به مبارزه با آن رفت. در این نبرد ازدها به ضرب اسلحه ایندرا که برق آسمان بود از پای درآمد و آبها آزاد شد!

در این افسانه گاه به جای آب از گاوهای شیرده و روشنایی و آفتاب نیز یاد شده است.

شبه چنین نبردی در اساطیر ایران به بهرام، ایزد پیروزی، نسبت داده می‌شود. کلمه بهرام در اوستا به صورت ورتراغ<sup>۱</sup> مرکب از دو جزء است ورترا به معنی حمله و هجوم، اصل سنسکریت دارد. در این زبان باستانی ورترا اگر به صیغه مذکر ادا شود اسم غفرتی ازدها شکل است که به دست ایندرا کشته شد. غن همان زن (زنده) فارسی ست. پس ورتراغ در اوستا به معنی کشنده ازدهای خشکی و نام ایزد جنگ یعنی بهرام است. کلمه ازدها خود از دو جزء ترکیب یافته: ازی یا اهی،<sup>۲</sup> هم در سنسکریت و هم در اوستا، به معنی مار است. در اوستا معمولاً ازی (مار) با دهاک (ضحاک) آمده است که آن نیز یک مخلوق اهریمنی دیوسیرت است!

بنابر افسانه آفرینش در اساطیر ایران، اهریمن نخست به صورت ماری سیاه و عظیم از سوراخ دوزخ برآمد و پس از آن که آفریدگان اهورمزدا را با زهر خویش از میان برد، موجودات اهریمنی بسیار روی زمین برجای گذاشت که همه گیتی را پوشاندند. این موجودات اهریمنی نیز همه به چهره و دیس ازدها بودند.

ازدها در اوستا، دیوی ست سه پوزه و سه سر و شش چشم و هزار دست که از جانب اهریمن برای ویران ساختن جهان به وجود آمده. تریتون یا فریدون این ازدها را مغلوب ساخت و با به دست آوردن فره شاهی که در پایان دوره از جمشید گریخته بود به پادشاهی ایران رسید.<sup>۳</sup> داستان ضحاک ماردوش و قیام کاوه آهنگر در شاهنامه صورت حماسی این اسطوره کهن است.

علاوه بر مبارزه و غلبه ایندرا و بهرام، ایزدان جنگ و پیروزی در اساطیر هند و ایران، شواهد بسیار دیگر از مبارزه پهلوانان و کشته شدن ازدها به دست ایشان در افسانه‌ها و حماسه‌های ملتهای مختلف وجود دارد. گویی چنین پیکاری مهیب آزمونی سخت برای اثبات شجاعت و دلوری قهرمان و نشانی بارز بر پرورش و تهذیب نفس او بوده است.

بین ایزدان زرتشتی علاوه بر بهرام، اردیبهشت و آذر، ایزد نگهبان آتش، نیز با ازدها جنگیده‌اند. بنا بر توصیفی که در زامیاد یشت آمده، جنگ آذر با ازدها بر سر

به دست آوردن فره بوده است. این نبرد دیر می‌باید. عاقبت فره به دریای فراه کرت می‌جهد و اپام نپات تیزاسب آن را در اعماق دریا حفظ می‌کند که از دسترس اهریمن به دور باشد، تا باز در روی زمین شهریاری که شایسته داشتن فره باشد پیدا گردد.

بین پهلوانان مذهبی و حماسی ایران باستان، گرشاسب، رستم، و اسفندیار در نبردهای سخت با اژدها روبرو شده و بر آن غلبه یافته‌اند. در باب بیستم از کتاب صد در بن‌دهشن، داستان پیکار گرشاسب با اژدهای شاخدار که جنه‌ای بسیار عظیم داشت و وقتی کشته شد مردم و ستوران بسیار هنوز لای دندانهایش آویخته بودند نقل شده است. همین واقعه در کتاب مینوی خرد به سام نسبت داده شده.<sup>۶</sup>

رستم و اسفندیار در طی هفت‌خان با اژدها روبرو شدند. در هفت‌خان رستم، وقتی پهلوان در خواب بود، جادو به صورت اژدها به اسب او، رخس، حمله‌ور شد. رخس شیشه کشید و رستم از خواب پرید. اما چون اژدها در تاریکی جنگل پنهان بود رستم هیچ ندید و به واسطه شیشه بيموقع، رخس را سرزنش و تنبیه کرد. این واقعه تکرار شد. عاقبت رخس به تنهایی به جنگ با اژدها پرداخت و چون رستم از خواب برخاست اسب را زخمی و اژدها را آماده حمله به خود یافت و در نبرد آن را کشت.

در هفت‌خان اسفندیار، نخست جادو به صورت زنی زیبا و دلارام به بزم اسفندیار آمد. اما اسفندیار که زنجیر باطل السحر بر بازو داشت، او را شناخت. زن جادو ناچار به نبرد با اسفندیار نخست به صورت شیر و سپس به شکل اژدها درآمد و عاقبت کشته شد.<sup>۷</sup>

در این دو افسانه مقابله اسب با اژدها و تغییر شکل زن به اژدها از نکات قابل توجه در رموز اساطیری است که در جای خود بدانها خواهیم پرداخت.

از دیگر شواهد قابل تأمل اژدها در ادب فارسی، افسانه بانوی گنبد پیروزه رنگ در هفت پیکر نظامی است. در این داستان ماهان تاجری جوان و موفق، در یک بزم دوستانه شراب می‌نوشد و پس از آن در تاریکی شب و در انبوه درختان باغ و در بیخبری ناشی از مستی دچار مصائب بسیار می‌گردد. در یک مرحله پس از گذراندن رنجی طولانی بالاخره اسبی راهوار او را در سفری شبانه و وحشتناک لحظاتی چند آرامش و اطمینان می‌بخشد. اما ناگاه اسب به اژدهایی هفت سر مبدل شده، با پیچ و تاب در جست و خیزی طاقت فرسا ماهان را بر زمین می‌کوبد و خسته و ره‌گم کرده در بیابانی سنگلاخ و تاریک او را بر جای می‌نهد.<sup>۸</sup>

چنان که از مقایسه این شواهد اساطیری بر می‌آید، اژدها رمزی است از جنبه‌های

منفی آفرینش چون اهریمن، دشمن بازدارنده آب و شیرگاو و نور، جادو، فریب و بالاخره غلبه شهوات و هیجان کشنده. و پهلوان به یاری ایزدان و قوای معنوی خود به مبارزه با آن بر می‌خیزد.

در شاهد اخیر یعنی افسانه هفت پیکر اگرچه منظومه‌ای عرفانی نیست اما جنبه نفسانی این رمز اهمیت بیشتر دارد. اسب، رمزیست از نفس، که در حالت تعادل و صورت طبیعی به مرد، آرامش و اطمینان بخشیده، اما غلبه شهوات آن را به ازدهایی خوفناک بدل می‌سازد که همان سرکشی و لگام گسیختگی غرایز است و ناچار انسان را از پای در می‌آورد. بدین جهت ماهان برخلاف رستم و اسفندیار که بر ازدها غالب شدند یک پهلوان حماسی نیست بلکه نمودار انسانیست که غریزه و عقل در وجود او به کشمکش و ستیز برخاسته. در این مرحله هنوز او قدرت مقابله با هواهای نفسانی خود را ندارد. اما در پایان داستان می‌بینیم که ماهان به راهنمایی باغبان که خود رمزی از پیر راهبر است، بالاخره به رستگاری می‌رسد و از ظلمت و وحشت غلبه غرایز و شهوات می‌رهد.

ازدها یا ثعبان از طریق قصه حضرت موسی به معارف اسلامی راه یافته است. در قرآن کریم دو مورد اشاره به ثعبان است (سوره اعراف، آیه ۱۰۷ و سوره شعراء، آیه ۳۲). در هر دو مورد چنین آمده: «فالتقى عصاه فاذا هي ثعبان مبین» (موسی عصایش را بیفکند ناگاه ازدهایی پدیدار گشت). این واقعه یک بار در کوه طور و بار دیگر در مجلس فرعون به قضای الهی اتفاق افتاد. «موسی از هیبت کلام حق می لرزید... امر آمد که یا موسی در دست راست چه داری؟ گفت: عصای من است. گفت: از دست بیفکن. بیفکند و مار گشت. موسی بگریخت... ندا آمد «خذا و لاتخف» بگیر و مترس که زود چنان گردد که اول بود». در مجلس فرعون و هامان چون جادوگران به سحر، ماران روان کردند موسی عصا بینداخت و ازدها جملگی را بلعید!

تصویر ثعبان در کتب تفسیر و توضیحی که در باره معنی لغوی آن آمده، رد پای بسیاری سوابق ذهنی را درباره ازدها در خود دارد. ابوالفتوح رازی در این مورد چنین می‌گوید: «ثعبان مار بزرگ باشد... واصل او من ثقت الماء اذا فجرته و انتقب الماء ای انفجر... برای آتش ثعبان خوانند که به مانند سیلاب رود». توصیف این موجود عجیب به تعبیر وی چنین است:

ازدهای بزرگ تر، موی‌ناک و دهان باز کرده یک زفر بر زیر کوشک فرعون نهاد و دگر زفر بر بالای کوشک. خواست تا کوشک را با هر که در

اوست فرو برد. آن گاه آهنگ فرعون کرد. فرعون بگریخت و در خانه شد  
و او را حدث افتاد از بیم.<sup>۱</sup>

حمدالله مستوفی در نزهة القلوب باورهای عامیانه و خرافات مربوط به اژدها را با نقل  
بعضی مطالب از کتاب عجایب المخلوقات آورده است. در این نوشته ذکر بعضی نشانه‌ها  
از جنبه مثبت رمزی اژدها جلب نظر می‌کند: «اژدها جانوری عظیم خلقت، هایل منظر،  
فراخ دهان، بسیار دندان و روشن چشم و درازبالاست. در اوایل مار بوده و به مرور اژدها  
شده و شکل گردانیده. حق تعالی او را به دریای یاجوج و ماجوج افکند تا خورش ایشان  
شود. خوردن دل اژدها دلیری افزاید و حیوانات مسخر اکل او شوند. پوستش بر عاشق  
بندد عشقش زایل شود و سرش هر جا دفن کنند در حال آن موضع نیکو شود.»<sup>۲</sup>

از مجموع اساطیر، باورها و قصص درباره اژدها چنین بر می‌آید که این موجود  
مهیّب افسانه‌ای از دیرباز رمزی بوده است از نهایت قدرت خشونت و ترسناکی. قهرمان  
اسطوره و حماسه و دین از روبرویی و برخورد با آن ناگزیر است. ناچار با تمام قوا به  
مبارزه برمی‌خیزد. در این نبرد نامساوی همیشه نیروی معنوی پهلوان را یاری می‌کند: نام  
خدا، یاد خدا، نفس پیر، نگاه پیر، زنجیر باطل‌السحر، خیره‌کنندگی زمرد و بالاخره  
اراده و عزم پولادین. نتیجه چنین ستیزی هولناک همواره طی یک دوره بحرانی و رسیدن  
به یک مرحله کمال است.

در شعر عرفانی فارسی انعکاسی از همه زمینه‌های دیرین رمز اژدها دیده می‌شود که  
قابل تفکیک به دو جنبه مثبت و منفی است.

#### اژدهای نفس

اژدها در جنبه منفی رمزی‌ست از نفس اماره در اوج قدرت و سرکشی. امام محمد  
غزالی در شرح حدیثی از پیغمبر اکرم (ص) به توصیف مفهوم اژدهای نفس پرداخته  
است:

... رسول (ص) گفت: دانید که بر چه معنی فرود آمد این آیت «فان له  
معیشتة ضنکا و نحشره یوم القیامة اعمی [هر کس از یاد من اعراض کند  
همانا معیشتش تنگ شود و روز قیامتش نایبنا محشور کنیم. سوره طه، آیه  
۱۲۴]. گفتند: خدای و رسول به داند: گفت، عذاب کافر در گور آن است  
که نود و نه اژدها بر وی مسلط کنند. دانی که این اژدها چه بود؟ ... اهل  
بصیرت این اژدهایان را به چشم بصیرت بدیده‌اند. که این اژدها در ذات  
روح مرده است و از باطن جان وی بیرون نیست. بلکه این اژدها در درون

وی بود پیش از مرگ... و باید بداند که این ازدها مرکب از صفات نفس وی است و عدد سرهای وی به قدر شاخه‌های اخلاق مذموم وی است و اصل طینت این ازدها از حبّ دنیا است. و آن‌گاه سرها... چون حقد و حسد و ریا و کبر و شره و مکر و خداع و عداوت و دوستی جاه و حشمت و مال و غیر آن.<sup>۱۲</sup>

عطار ضمن حکایتی در منطق الطیر<sup>۱۳</sup> این چنین آورده است:

آنچه در توست از حسد و ز خشم تو چشم مردان بیند آن فی چشم تو  
هست در تو گلخنی پر ازدها تو ز غفلت کرده ایشان را رها  
روز و شب در پرورششان مانده‌ای فتنه خواب و خورششان مانده‌ای  
گر سر مویی فرا ایشان کنی هر یکی را همچو صد ثعبان کنی

منطق الطیر ۱۹۶

صورتها و صفت‌های گوناگون نفس در نهایت لگام گسیختگی و نیرومندی به شکل ازدها نموده می‌شود و همواره در این موارد بین مار و ازدها که در صورت رمزی مشترک هستند مقایسه در می‌گیرد. مار مودبی و کشنده است و ازدها صورتی ترسناک‌تر و خطرناک‌تر را تداعی می‌کند، چنان‌که مولوی<sup>۱۴</sup> گوید:

مادرِ بُتها بت نفس شماست زان که آن بت مار و این بت ازدهاست

مثنوی ۴۸/۱

در نظر عارف حرص قوی‌ترین پدیده نفس اماره و حبّ جاه و منصب و تعظیم خلق، دهشت‌انگیزترین مرتبه آن است. بنابراین ازدها بهترین رمز است برای تجسم خودخواهیها و افزون‌طلبیهای اجتماعی که بنا بر حدیث نبوی نیز از انسان در آخرین مرحله تهذیب و تکامل نفس دست می‌کشد: «ان آخر ما یخرج عن رؤوس الصدیقین حب الرئاسه» (همانا آخرین چیزی که از سر صدیقان خارج می‌شود ریاست دوستی و آرزوی سروری است).

حرص بط یکتاست این پنجاه‌تاست حرص و شهوت مار و منصب ازدهاست

مثنوی ۳۴/۵

مال مار آمد که در وی زهرهاست وان قبول و سجده خلق ازدهاست

مثنوی ۴۴/۳

این سینا در قصه‌ی بن یقظان و امام محمد غزالی در کیمیای سعادت — نخستین مرحله گام نهادن به مقام انسانی را مهار کردن و به بند کشیدن قوای بهیمی سبعی و وهمی

دانسته‌اند که در صورت رمزی چهارپایان، درندگان و خزندگان نمودار می‌شود.<sup>۱۵</sup> حمله اژدها و افعی بر سر و گردن در شعر مولوی کنایه‌ای است بر قوای وهمی نفس که از طریق غلبه بر افکار و فلیج ساختن اندیشه موجب سقوط و هلاکت انسان می‌گردد:

گر تو جایی خفته باشی با خطر      اژدها در قصد تو از سوی سر  
 مهربانی مر تو را آگاه کرد      که بچه زود ار نه اژدرهات خورد  
 تو بگویی فال بد چون می‌زنی      فال چه؟ برجه بین در روشنی  
 افعی بر پشت تو بر می‌رود      او ز بامی بیندش آگه کند  
 چون زند افعی دهان بر گردنت      تلخ گردد جمله شادی جستنت

مثنوی ۱۶۸/۳

بنابراین ریاضت و تربیت نفس در یکی از مراحل مختلف خود به در بند کشیدن و بی‌آزار کردن اژدهای نفس می‌پردازد. یک بار شرم مهارت است بر نفس که اگر از میان برخیزد اژدهای نفس وحشتناک و بنیان‌کن بر همه وجود مستولی می‌گردد (مثنوی ۱۰/۵) و بار دیگر روی شیخ و سایه مردان که زمردوار چشم اژدها را کور می‌کند و خطر آن را دفع می‌نماید:

نفس اژدهاست با صد زور و فن      روی شیخ او را زمرد دیده‌کن

مثنوی ۱۴۵/۳

مال چون مار است و آن جاه اژدها      سایه مردان زمرد این دو را

مثنوی ۱۲۴/۵

اعتقاد به کور شدن مار و افعی در مقابل زمرد اگر چه مبنای علمی و واقعی ندارد،<sup>۱۶</sup> اما در باورهای دیرین بطور کامل پذیرفته بوده است. در شعر عرفانی نفوذ و تربیت پیر، شیخ، ولی و هر رهبر و مراد معنوی که سبب تقلیب و تهذیب نفس مرید و سالک گردد زمردی انگاشته شده که اژدها، افعی و مار درون را کور و تسلیم می‌نماید. در مفاهیم رمزی، گرانبهای، کمیابی و رنگ سبز زمرد در این تأثیر دخالت دارد. بخصوص که خضر یا نمونه کامل پیر نیز هم در لغت به معنی سرسبزی و جاودانگی و هم در تمایز اعتقادی سبزجامه و پاینده تصویر شده.

اسارت اژدها در چاه یا پس راندن آن به اعماق گودی و تاریکی که مرحله بی‌اثر ماندن و خمود است تصویر دیگری از منفعل نگاهداشتن قوای سرکش نفس اماره می‌نماید. مولوی از فرعون چنان سخن می‌گوید که گویی اژدهایی در اعماق نفسش فروخته بود. تکبر آن را بیدار کرد و دعوی خدایی سر بر آوردن آن اژدهای خوفناک بود

که حریص و افزون‌طلب از وجودش زیانه کشید.

آنچه در فرعون بد، اندر تو هست      لیک ازدرهات محبوس چه است

مشوی ۵۵/۳

علاوه بر حرص و جاه‌طلبی، شهوت فزاینده نیز از دیگر جنبه‌های نفس است که به‌گونه‌ای رمزواره در وجود ازدها جلوه‌گر می‌شود و چون مهار نفس برداشته و پرورش‌غرایز موجب تضعیف عقل و ایمان گردید به حمله آغاز می‌کند:

ازدها گشته‌ست آن مار سیاه      آن که گرمی بود افتاده به راه  
ازدها و مار اندر دست تو      شد عصا ای جان موسی مست تو  
حکم خذها لا تخف دات خدا      تا به‌دست ازدها گردد عصا  
مار شهوت را بکش در ابتدا      ورنه اینک گشت مارت ازدها

مشوی ۳۷۳/۲

مولوی در این ابیات از مار شهوت که نخست به صورت گرمی ضعیف و حقیر بوده و به‌تدریج به‌هیأت ازدهایی خوفناک و مقاومت‌ناپذیر درآمده است، با اشاره به داستان موسی و تبدیل عصای او به ازدها یاد می‌کند.

عصا تکیه‌گاه است و در مورد لزوم وسیله دفاع. در عین حال تناسبی هست بین شکل ظاهری عصا و مار. تغییر صورتهای دفعی مار و عصا یا ازدها و عصا که سابقه قرآنی و قصص آن را پیش از این یاد کردیم، در خیال شاعر مضمونی از هیجان شهوات و وسیله غلبه بر آن آفریده است. به‌نظر وی از غلبه شهوت که همچون ازدهایی ترسناک حمله می‌کند نباید ترسید. بلکه باید شجاعانه با آن روبرو شد و درصدد مهارش برآمد. در یک لحظه خواهی دید که آن نیروی حقیر گرم‌وار که در اثر مجال یافتن بی‌رویه به ازدهایی مهیب تبدیل شده بود دوباره همچون عصا تکیه‌گاهی بی‌آزار و مفید در قبضه قدرت توست.

تحلیلگران اروپایی بخصوص در تعابیر رؤیای مار اغلب از آن به‌عنوان نمادی شهوانی یاد کرده‌اند. اگرچه در شعر عرفانی نیز همچون ابیات بالا تشابه صوری و معنوی ازدها و عصا با تظاهرات شهوانی غیر قابل انکار است. اما به‌نظر می‌رسد که منظور عارف از تقابل و تشابه این امور بیشتر معطوف به مفهوم عام شهوت یعنی تمایل شدید و مهار نشدنی‌غرایز باشد تا تکیه بر شهوت جنسی.

با وجود این در این ابیات شاید بتوان شاهدهی جست بر تأیید نظر یونگ روانشناس سویی معاصر که می‌گوید: اگرچه مار در باورهای اسرارآمیز و معتقدات





رمزی آیینهای کهن مفهومی غیر عادی به خود گرفته اما همواره تشخص خود را به عنوان نمادی شهوانی<sup>۱۸</sup> حفظ کرده است.<sup>۱۸</sup>

افسانه‌ای از هفت پیکر نظامی نیز که در ابتدای مقال بدان اشاره کردیم ازدها را با این مفهوم رمزی تصویر می‌کند. جابه‌جایی اسب و ازدها که اولی مظهر کششی طبیعی و رام شده و دیگری، هنگام ضعف و نامقاومی شخصیت داستان، نمودار هیجان و سرکشی غریزه است صورت دیگری از جایگزینی عصا و ازدها در ابیات پیشین است. بخصوص که در افسانه هفت پیکر توصیف ازدها همراه با جست و خیزهای دیوانه‌وار وی تصویری ست رمزی از هیجانات شهوی<sup>۱۹</sup> نظامی از این صحنه چنین یاد می‌کند:

|                             |                              |
|-----------------------------|------------------------------|
| هم بدن زخمه کان سیاهان داشت | رقص کرد آن فرس که ماهان داشت |
| کرد ماهان در اسب خویش نظر   | تا ز پایش چرا برآمد پر؟      |
| زیر خود محنت و بلایی دید    | خویشان را بر ازدهایی دید     |
| ازدهایی چهارپای و دو پر     | وین عجیتر که هفت بودش سر     |
| سوبه‌سو می‌فکند و می‌بردش   | کرد یکباره خسته و خردش       |
| می‌دواندش ز راه سرمستی      | می‌زدش بر بلندی و پستی       |
| گه برانگیختش چو گوی از جای  | گه به‌گردن درآوردش پای       |

هفت پیکر ۲۴۴

از قضا سنائی نیز در سیرالعباد<sup>۲۰</sup> جادوان قلمه شهوت را موجوداتی به شکل انسانی با سر ازدها و دم ماهی توصیف کرده است:

|                          |                           |
|--------------------------|---------------------------|
| ازدها سر بُدند و ماهی دم | لیک تشنان به صورت مردم    |
| سرشان چو ستوران چست      | پایشان همچو پای موران سست |
| تشان همچو باغ خرم و خوش  | پایشان ز آب و فویشان آتش  |

شرح سیرالعباد ۴۲

بدین ترقیب در شعر عرفانی ازدها در جنبه منفی و با صفات نفس اماره و گاه با شباهت‌های ظاهری، رمزی از شهوت و نمادها و تظاهرات آن گردیده است.

علاوه بر این ازدها در شعر عرفانی نه تنها کیفیات و حالات مختلف نفس بلکه مجموعه آن را در تعبیر دوزخ مجسم می‌نماید. آتشی پر لهیب و سرکش که از دهانه دوزخ شعله می‌کشد و همه‌جا را فرا می‌گیرد. آب همه دریاها قادر نیست که ذره‌ای از سوزندگی و نابودکنندگی آن بکاهد:

دوزخ است این نفس و دوزخ ازدهاست کاو به دریاها نگرود کم‌وکاست

مثنوی ۷۱/۱

مار بودی ازدها گشتی مگر یک سرت بود این زمانی هفت سر  
ازدهای هفت‌سر دوزخ بود حرص تو دانه‌ست و دوزخ فح بود

مثنوی ۵۴۲/۶

پس ازدها در صورت منفی رمزی‌ست از نفس اماره. آتشین، خروشان، و سیری  
ناپذیر که در درون انسان خانه کرده و همه وجود او را یکجا در اختیار گرفته است. تنها  
تربیت روحانی پیر و تسلط بر غرایز کور می‌تواند آن را به مهار بکشد.

روزگار، مفهوم دیگری از جنبه منفی رمز ازدهاست. ازدهای دهر برای همه هستی  
پیوسته کامی گشاده دارد و انسان دانسته و یا نادانسته از زخم و زهر آن به شکنجه  
مبتلاست. همه فریادها از رنج روزگار از این ازدهای نابه‌کار است. اما کیست که بتواند  
با تربیت و تسلط بر نفس با آن به مقابله برخیزد؟ چنین می‌نماید که شکایت  
عبدالرحمن جامی "شاعر و عارف قرن دهم هجری ضحیه‌ای‌ست بی‌حاصل در تسلیمی  
نابخردانه، و نعره شوق مولانا" فریاد آزادی خلق از زندان این ازدها.

فلک بر خویش پیچان ازدهایی‌ست پی آزار ما زور آزمایی‌ست  
گرفتاریم در پیچ و خم او رسیدن چون توانیم از دم او  
هزاران داغ هست و مرهمی نی وز این بی‌مرهمی هیچش غمی نی  
بود پیدا در او شبهای دیجور هزاران روزن اندر عالم نور

هفت اورنگ، ۷۳۷

ز زندان خلق را آزاد کردم روان عاشقان را شاد کردم  
دهان ازدها را بردردم طریق عشق را آباد کردم  
ز شادی نقش خود جان می‌دراند که من نقش خودش میعاد کردم  
ولیک آن را که طوفان بلا برد فرو شد گرچه من فریاد کردم

کلیات شمس ۲۳۹/۳

## ازدهای عشق

از طرف دیگر ازدها در صورت رمزی مثبت، مظهر عشق است، خطیر و مهیب و  
درکام گشوده. باید با او مردانه روبرو شد و مستانه در کامش رفت و جان داد، که این  
مرگی‌ست عاشقانه و وصالی‌ست عارفانه. عطار بر دار شدن حسین منصور حلاج را رقصی  
چنین شوریده‌وار می‌خواند و همداستانی با ازدهای عشق را درخور چنین جانبازی می‌بیند:  
هر که را با ازدهای هفت سر در تموز افتاد دائم خواب و خور

این چنین بازیش بسیار اوفند  
 کمترین چیزیش سر دار اوفند  
 زان که این جا پای داو ازدهاست  
 عاشقان را سر بریدن خونبهاست

منطق الطیر ۱۵۰

عشق مهمترین رکن طریقت است و با آن که هر یک از مراحل سلوک را صوفیان به صور مختلف و با نامها و تعداد گوناگون برشمرده‌اند، اما همگی در بیان اهمیت و صعوبت این مرحله اشتراک نظر دارند. بررسی تمثیلهای عرفانی که در آنها از ازدها یاد شده، نشان می‌دهد که این مفهوم رمزی اساطیری و حماسی، نمودار معنایی عمیق و وسیع بوده و در ادب عرفانی فارسی نیز همچنان اهمیت خود را حفظ کرده و به طور کامل القاء کننده منظور صوفی و عارف از مرحله خطیر عشق شده است.

عشق به طور کلی مرحله‌ای است که در آن روح اعتلاجو یا نیروهای روانی فعال و پیشرو، غرایز کور و تمنیات مادی را درهم می‌شکند و در آرزوی برکشیدن خود به سوی جهانهای باز و روشن آغاز به حرکت می‌کند. غرایز که در نیرومندترین صورت خود به تعبیر شعر عرفانی، به صورت ازدهای نفس درآمده بود، می‌کوشد مانع این دگرگونی و تحول شود. برخورد، مقاومت، و درگیری این کشمکش، همان تضاد و دوگانگی وجود آدمی است: نیمی خاکی، زمینی، و غریزی و نیم دیگر آسمانی، اثیری و روحانی. پویایی روح در این ستیز با مقاومت نیروهای بازدارنده تناسب مستقیم دارد. هر قدر قوای نفس آماره در شخص سرکش‌تر، قوی‌تر و پرورده‌تر باشد، مهار کردن و مسلط گشتن بر آن مشکل‌تر می‌نماید. بنا بر این با آن که در عشق عرفانی، مبارزه درونی و نفسانی است اما صحنه‌های گوناگون آن از غلبه روح بر نفس با شکوه و حماسی جلوه می‌کند. و به همین جهت عشق همچون آتش سوزنده و برباد دهنده است:

کس در این وادی بجز آتش مباد  
 و آن که آتش نیست عیشش خوش مباد  
 عاشق آن باشد که چون آتش بود  
 گرم رو سوزنده و سرکش بود  
 عاقبت اندیش نبود یک زمان  
 غرق در آتش چو آن برق جهان

منطق الطیر ۲۲۲

عشق، این آتش سوزان پاک کننده غفلتها و از بین برنده خامیهاست. همچون خرمن آتشی‌ست که سیاوش پاک را به سلامت از خود عبور داد و بر ابراهیم خلیل گلستان شد. همین آتش است که زر را در بوته از غش پاک می‌کند و ریم از رخسار آهن می‌زداید:

آتشی کاصلاح آهن یا زر است  
 کی صلاح آبی و سیب تر است

سیب و آبی خامی دارد خفیف  
لیک آهن را لطیف آن شعله‌هاست  
هست آن آهن فقیر سخت‌کش  
بس فقیر آن است کاو بی‌واسطه‌ست  
نه جو آهن تابشی خواهد لطیف  
کاو جذوب تابش آن ازدهاست  
زیر پتک و آتش‌است او سرخ‌وخوش...  
شعله‌ها را با وجودش رابطه‌ست

مثنوی ۲۹۲/۲

و همچنان که تابش شعله‌های ازدها باعث خلوص نفس و طهارت وجود می‌شود، گاه نیز کلام تند و نگاه خشمگین او وجدان بیداری‌ست که بدکاران را در آخرین فرصت به توبه و استغفار وامی‌دارد و از این طریق ایشان را به راه راست هدایت می‌کند.

عطار در حکایتی، در الهی‌نامه<sup>۱۳</sup> نقل می‌کند که قاتلی در آخرین لحظه که دیگری را به جای او قصاص می‌کرده‌اند خود به میدان می‌رود و به گناه اقرار می‌کند و تن به کشته شدن می‌دهد. چون علت را از او می‌پرسند:

جوان گفتا که دیدم ازدهایی  
مرا گفتا که برخیز و بگو راست  
ز شوق و بیم او از جای جسمم  
بگفتم آنچه کردم تا برستم  
که مثل او ندیدم هیچ حایی  
وگر نه این زمان گردی کم و کاست

الهی‌نامه ۱۳۱

در این حکایت شاعر، اوج تضاد و کشمکش درونی را به نمایش گذاشته است. خودخواهی و جلب منفعت که یک پدیده حیات غریزی‌ست جوان را واداشته تا به عملی شنیع دست یازد. اما دنیای درون او، پر آشوب از ملامت و انذار است. نه دیگری که خود، او را محکوم کرده و در صورت مهیب ازدها بر او حمله آورده است. رهایی و نجات را تنها در طریق تحمل قصاص و مکافات می‌بیند. بدین ترقیب در این حکایت به جان خریدن کیفر که موجب آزادی می‌گردد صورتی دیگر از تحمل بلایای عشق و سوختن در بوته امتحان و روبرو شدن با ازدها را تجسم می‌بخشد. و همین نیروست که در بیان مولوی نیل را می‌شکافد تا موسی و قومش به سلامت از آن بگذرند. همان ازدهای آسمانی که با همه قهر و هیبتش کار الهی می‌کند:

یک عصا آورده‌ام بهر ادب  
ازدهایی می‌شود در قهر تو  
ازدهایی کوهی تو بی‌امان  
این عصایی بود، این دم ازدهاست  
هر خری را کاو نباشد مستحب  
کاردهایی گشته‌ای در فعل و خو  
لیک بنگر ازدهای آسمان  
تا نگوئی دوزخ یزدان کجاست

مثنوی ۴۴۴/۴

پس ازدها در صورت مثبت، رمزیست از عشق سوزنده و تطهیرکننده، مهیب، و رهاییبخش. آنچه قابل تأمل می‌نماید آن است که ازدها با صفاتی چون مهابت و خشمناکی، رمزی حماسیست و عشق نیز وقتی به صورت آن تجسم می‌یابد، همچنان خونریز و بی‌ترحم می‌نماید. ازدهای عشق نمودار مرحله امتحان است و ابتلا. تصاویر غنایی و لطافت‌های غزلی را با آن کاری نیست. بنابراین قهر و کيفر و هشدار که از صفات ازدهاست اگرچه با مفهوم غنائی عشق که در آثار غزلی غالباً به صورت ناز و بیوفایی و گلایه نموده می‌شود، شباهت ندارد، اما مراحل از اوج تکاملی روح را که به معنی عام عشق خوانده می‌شود متجلی می‌سازد.

اکنون با به‌خاطر سپردن این نمونه‌ها از شعر عرفانی می‌پردازیم به بیان تحلیلی که از دیدگاه روانشناسی درباره حکایتها و اساطیر مربوط به ازدها شده است شاید از این طریق معنی بسیاری اشارات روشنتر گردد.

کارل گوستاو یونگ روانشناس و تحلیلگر معروف اساطیر، ازدها را یکی از صورتهای منفی مادر نفس<sup>۲۲</sup> دانسته که لیبدو<sup>۲۵</sup> (نیروی حیاتی روان) در آن تجسم می‌یابد. به نظر وی روان در برخوردهای نامساعد با واقعیت‌های بیرونی از خود عکس‌العملهایی نشان می‌دهد که یکی از آنها بازگشت به درون و اصطلاحاً آرام یافتن در آغوش امن مادر یا رحم گرم و محفوظ وی است. اما تضاد ناشی از واقعیت بیرونی و فرار به درون، مشکلی را حل نمی‌کند بلکه نیروی مزاحم ایجاد می‌شود که روان را پیوسته مورد هجوم قرار می‌دهد.<sup>۲۳</sup> نتیجه این برخورد که کم و بیش با بروز انواع بیماریهای روانی و نابهنجاریهای رفتاری همراه است گاه موجد حرکتی سازنده می‌شود که به تدریج با نیرو گرفتن از تواناییهای درونی و انطباق با واقعیت‌های بیرونی منجر به تکامل شخصیت و استحکام و تعادلی روانی می‌گردد و موجب می‌شود که فرد با آگاهی و شناخت کافی با نیروهای واقعی و سازنده وجود خویش روبرو گردد و به‌موقع از آنها استفاده مطلوب نماید.

این تجزیه و تحلیل روانشناسان همان مرحله‌ایست که از دیرباز به شناخت خود و معرفت نفس تعبیر شده و عالیترین مرتبه کمال انسانی چه در نظر فلاسفه و عرفا و چه در ادیان الهی به‌شمار آمده است. حاصل عبور از این مرحله، پرورش نفسانی و تحول و تکامل شخصیت روانی را که معمولاً با یک دوران مبارزه و کشمکش درونی همراه است در بینشهای مختلف به تعبیرهایی چون خلق جدید، تولد تازه،<sup>۲۷</sup> هستی دوباره، نوزایی<sup>۲۸</sup> و رستاخیز معنوی بیان کرده‌اند.

اکنون بینیم تمثیل ازدها چگونه این مراحل درونی را تجسم می‌بخشد و داستانهای مربوط به آن را چگونه از این طریق می‌توان تفسیر نمود.

ازدها همچنان که در سخن شاعران نیز دیدیم مظهر نفس است. نفس از اعماق غرایز سرچشمه می‌گیرد و به تدریج در اثر تربیت، تلطیف، و تهذیب می‌یابد. نفس اماره تحت تأثیر همه نیروهای کدر و تیره‌غریزی است که جنبه منفی دارد و نفس مطمئنه یا جنبه مثبت، آن مرحله‌ای است که نفس در نهایت خلوص و پاکی با روح و عقل که جوهر انسانیت است یکی شده.

در تغییر روانشناسان معاصر از جمله فروید<sup>۲۱</sup> طیب روانشناس اتریشی از دیدگاهی دیگر، روان<sup>۲۲</sup> (نه روح و نفس به تعبیر حکمای الهی) یا مجموعه فعالیت‌های غیر بدنی (غیر فیزیولوژیک) قابل تقسیم به دو بخش جداگانه است: یکی ضمیر ناخودآگاه<sup>۲۳</sup> که منشأ اعمال و رفتار سنجیده و آگاهانه انسان است و نتیجه پرورش صحیح در انطباق با جهان پیرامون، و دیگر ضمیر ناخودآگاه یا وجدان مغفوله<sup>۲۴</sup> که حاصل محرومیتها و شکستها و عقده‌های ناشی از عدم توانایی انطباق فرد با محیط پیرامون می‌باشد. در رفتار انسان هر دو قسمت روان به طور فعال شرکت دارند. با این تفاوت که آنچه تحت تأثیر آگاهی انجام می‌گیرد به نسبت بسیار سازنده و پیش‌برنده است و حال آن که نیروهای ناشی شده از ناخودآگاه پیوسته مانعی و انحرافی نادانسته ایجاد می‌کند. یک انسان سالم و متعادل می‌تواند با برخورد صحیح بر یک یک اشتباهات ناشی از عقده‌های ناشناخته روانی خود، آگاه شود و نه تنها آن مورد را اصلاح نماید بلکه منشأ آن را نیز از بین ببرد.<sup>۲۵</sup>

در تحلیل رموز عرفانی انطباق نفس اماره با ضمیر ناخودآگاه و نفس مطمئنه با ضمیر خودآگاه بسیار نزدیک می‌نماید. به طوری که اگر تفاوت‌های اصولی نظام اندیشه عرفان اسلامی و بینش تحلیلی روانشناسانه را پیوسته در نظر داشته باشیم به آسانی می‌توانیم با مقایسه بسیاری دیدگاهها با یکدیگر، از یکی برای دیگری و بالعکس بهره‌جویم.

اگر این اصل را بپذیریم، ازدها و همه رموزی که در آثار عرفانی نمودار نفس تیره اماره هستند چون سگ، گرگ، خفاش، تاریکی و چاه و... همچون ضمیر ناخودآگاه، انسان را به زوایای دوره تاریک حیات غریزی می‌کشاند و از پرواز در عرصه‌های روشن و باز و اعتلا به سوی کمال انسانی که حاصل ریاضت و مجاهدت و آگاهی است باز می‌دارند.

سیمای دهشت‌بار و خاطره‌رعب‌آور این رمزها ناشی از وحشتی است که انسان در

روبرو شدن مستقیم با ضعفها و پلیدیهای غریزی و واپس زده ضمیر خود احساس می کند. حال بار دیگر به تصویر اژدها چنان که از دیرباز در باورها و صور خیال شاعرانه نمودار شده است، نظری بیفکنیم. در باب بیستم از صد در بندهش اژدهایی که به دست گرشاسب کشته شده چنین تصویر می شود:

گرشاسب نخست اژدهایی را کشت که سرش هشتاد یاز [ارش] و هر یک از دندانهایش به درازی ستون بود و دو چشمش که از آن آتش می جهید به بزرگی گردونه ای بود. مردم و جانور را از یک فرسنگ با نفس خویش می کشید و با دم خود عقاب را از هوا پایین می آورد. هر یک از پیشش به بزرگی یک سپر گیلی بود. طول آن اژدها به اندازه ای بود که به شمار ناید. در دشت و غار آواز او می توفید. گرشاسب در بامداد از دم او تاختن آغاز نمود و در شام به سرش رسید. آن گاه با گرز گران سرش بکوبید. وقتی که آن جانور کشته شد هنوز مردم مانند دانه ها در لای دندانهایش آویخته بودند.<sup>۳۱</sup>

در این تصویر مهیب اژدها با کام و دندانهای مخوف توصیف می شود که مهمترین خصوصیت نفس است: بلعیدن و در کام کشیدن. انسان ضعیف و نادان به آسانی در این ورطه هولناک فرو می افتد، همچنان که مرغکان کرمخوار کام گشوده مار و تمساح را سفره ای آماده می انگارند و جان بر سر شکمبارگی می نهند:

مار استاده ست بر سینه چو مرگ در دهانش بهر صید اشگرف برگ...  
 کرده تمساحی دهان خویش باز گرد دندانهایش کرمان دراز  
 از بقیه خور که در دندانهایش ماند کرمها روید و بر دندان نشانند  
 مرغکان بینند کرم و قوت را مَرَج پندارند آن تابوت را  
 چون دهان پر شد ز مرغ او ناگهان درکشدهاں و فرو بندد دهان  
 این جهان پر ز نقل و پر ز نان چون دهان باز آن تمساح دان  
 بهر کرم و طعمه ای روزی تراش از فن تمساح دهر ایمن مباش

مثنوی ۵۰۸/۶

بلعیده شدن به وسیله اژدها علاوه بر نمونه های متعدد در اساطیر و هنر ملل دیگر، در مثنوی نیز مکرر است. در تمثیلی سخن از خرسی ست که اژدها او را در کام می کشید و او فغان می کرد. شیرمردی از اولیاء حق که:

بانگ مظلومان ز هر جا بشنوند آن طرف چون رحمت حق می دوند

به فریادش رسید و او را از مهلکه رهانید (مثنوی ۳۵۲/۲).

این تمثیل نکته‌ای تازه در بر دارد. و آن امکان نجات از دهان اژدهاست. مولوی رهبری پیر و یاری شیرمرد را وسیله این رستگاری دانسته است. در تفسیرهایی که بر قصص کتاب مقدس نوشته‌اند، به‌خصوص از دیدگاه روانشناسان معاصر رهایی از کام اژدها و دیگر تمثیلهایی از این دست به نوزایی و تولدی دیگر تعبیر شده است بدین معنی که پهلوان یا مرد حق در مقابله با مشکلات هستی و طی وادیهای صعب‌ناک سلوک، قدم در راهی ناشناخته تاریک پرمخاطره و طولانی می‌نهد. از نام خدا یاری می‌جوید و از این طریق بر مقاومت و استقامت روح می‌افزاید تا به سلامت به مقصد رسد. رمزهایی چون عبور از ظلمات و رسیدن به سرچشمه آب حیات در قصه اسکندر، فرورفتن یونس در کام ماهی و سلامت به ساحل رسیدن او در تورات، غروب خورشید در دریای تاریکی و مرگ و شب و طلوع دگرباره آن از مشرق و بالاخره اسارت باز در ویرانه جفدان یا تنور تاریک و سیاه پیرزن در حکایات عطار و مولوی و سپس رهایی و پرواز او به سوی ساعد سلطان، همه نمودار راه‌جویی به نجات و هدایت است و نشانی از تولدی دیگر، که تا مرد از کوره آن نگذرد و صاف و بیغش بیرون نیاید شایسته راه یافتن به محضر کمال نیست.

سیر و سلوک روحانی در عرفان یا فعالیت روان در کشف عقده‌های ناخودآگاه مقاطعی صعب و تعیین‌کننده دارد. نخستین گام این تجربه روحانی، بهت است و خودباختگی. انسان وقتی با مار و افعی (نفس) روبرو می‌شود، از ترس، قدرت تصمیم‌گیری خود را از دست می‌دهد. نیروی سحرآمیزی که به نگاه این موجودات نسبت داده‌اند یا وحشتی که در برخورد با مشکلات در ذهن انسان ایجاد می‌شود، ناشی از این امر است. در واقع مار و افعی یا صورت اساطیری و رمزی آنها یعنی اژدها نیست که از خود نیرویی مسحورکننده بر قربانی تحمیل می‌کند، بلکه ترس ناشی از روبرو شدن با این موجود خطرناک ذهنی‌ست که قدرت حرکت را از شخص می‌رباید. این جاست که زمر، این سنگ کمیاب و گرانبها که رمزی از رنگ بهشتی سبز در خود دارد، خضروار به یاری انسان می‌شتابد و همچون پیر چشم در چشم اژدها می‌دوزد و او را کور می‌کند تا مرد رهایی یابد. به تعبیر دیگر فرار از خطر مشکل را همچنان حل نشده و سر بسته نگاه می‌دارد، حال آن که قهرمان حماسه یا رهرو و سالک طریق معرفت، به یاری نیروی اراده و رهبری پیر در مقابل اژدها می‌ایستد و با زدودن ترس از خود به مقابله اقدام می‌کند. در تعبیر یونگ انسان بالغ در مقابله با ناملایمات و روبرو شدن با مشکلات به



خاطرات دوران کودکی و آرزوی حمایت مادر باز می‌گردد. این عمل با فرو رفتن در خود و واقع پنداشتن تخیلات صورت می‌گیرد. اما این بار مادر، زادهٔ وهم است و به هیأت ازدها. زیرا اگر چه در کودکی آغوش مادر همه لطف و حمایت و پرورش است، اما هنگامی که جسم به بلوغ خود رسید و از مادر جدا شد، بازگشت دوبارهٔ آن دیگر صورت نخستین را ندارد. اگر فرار از واقعیت و پناه بردن به درون و تکیه بر اوهام به صورت پیوند دائمی با مادر درآید و شخص نخواهد به طور مستقل به تکامل شخصیت خود در دنیای گسترده و پر مسؤلیت واقعی بپردازد مانند آن است که در کام ازدها فرو رفته و به وسیلهٔ آن بلعیده شده است. در حالی که اگر به مبارزه با آن برخیزد و از نیروهای فعال روان در انطباق با محیط و واقعیت بهره گیرد و پیروز شود قهرمانی است بر ازدها غلبه یافته و بر آن حکمروا گشته، یا کسی است که دوباره از رحم، خود را آزاد ساخته است.

یونگ این پیروزی را به دست آوردن گنجی می‌داند که قهرمان از غار تاریک بیرون می‌کشد: گنج زندگی، آگاهی، معرفت، و نفس مطمئنه. به نظر وی تولد تازه از تاریکی غار که نماد منفی نفس و ناخودآگاه است شروع می‌شود. جایی که شخص خواسته و نخواسته بدانجا افتاده و سفر قهرمانی و روحانی خود را از اعماق آن آغاز کرده است.<sup>۳۵</sup>

جالب توجه است که در اساطیر دیرین همهٔ ملت‌ها، جنگ با ازدها و پیروزی بر آن لاقلاً یک بار در زندگی هر یک از پهلوانان و قهرمانان و حتی قدیسیان اتفاق افتاده است: به مقابلهٔ رستم و اسفندیار و گرشاسب در اساطیر و حماسهٔ ملی ایران پیش از این اشاره کردیم. هرکول یک بار در هشت ماهگی دو مار بزرگ را که برای کشتن او در گهواره انداخته بودند در پنجه‌های خود آنقدر فشرد تا خفه شدند و بار دیگر در بزرگی ازدهایی افسانه‌ای را کشت.<sup>۳۶</sup> اودیوس<sup>۳۷</sup> پادشاه تبس<sup>۳۸</sup> نیز هیولایی ازدها شکل را کشته بود.<sup>۳۹</sup> زیگفرید<sup>۴۰</sup> در حماسهٔ ژرمنی نیبلونگن لایب با کشتن ازدها و غوطه‌ور شدن در خون آن رویین‌تن شد. آپولون ازدهای پی‌تون را که محافظ یکی از هاتفهای معبد دلف بود به واسطهٔ قتل و آزار مردم کشت<sup>۴۱</sup> و بالاخره سن ژرژ از قدیسیان عهد جدید بنا بر مندرجات انجیل به مبارزه با ازدها پرداخت و او را از میان برداشت.

پس از پیروزی، دیگر ازدها همچون سگی خانگی و آموخته، آرام و مطیع بر پیش پای قهرمان می‌خوابد و آمادهٔ خدمت بدوست. این صورت دو گانه یعنی پرخاشگر و مهاجم و سپس رام و مطیع را چنان که پیش از این اشاره کردیم در سیمای نفس نیز می‌توان دید و در همهٔ صورتهای دیگری که رموز نفس هستند.

همه شب چون عصا افتاده بودیم      چو روز آمد چو ثعبان بیقراریم...

پی فرعون سرکش ازدهایم پی موسی عصا و بردباریم  
کلیات شمس ۲۵۵/۳

پس اگر:

عشق اول سرکش و خونی بود تا گریزد هرکه بیرونی بود  
این عشق به تعبیر مولوی همان ازدهای مهیب بلعنده است که قهرمان و سالک راه حق را  
به مبارزه می‌طلبد، تا هر سست خام‌اندیش را جرأت گام نهادن در این راه خطیر نباشد.  
با این همه چون مرد راه در سرزمین خونبار عشق گام نهاد دیگر ازدها در نظر او همه  
مظهر لطف است و دلربایی و کهربای عشق، عقل چون کوه او را به خود جذب می‌کند:

بنگر این کشتی خلقان غرق عشق ازدهایی گشت گویی حلق عشق  
ازدهایی ناپدید دلربا عقل همچون کوه را او کهربا

مثنوی ۳۰۷/۶

ازدها و گنج

ازدها در تعبیری دیگر پاسدار گنج وجود آدمی و ودیعه الهی در قلب اوست.  
سرکشی و پرخاشگری او به واسطه اهمیتی است که رازنهان هستی انسان دارد. آن لطیفه  
غیبی و آن مقام رفیع معنوی که در نهاد انسان به ودیعه موجود است تنها برای قهرمان و  
مرد حق دست یافتنی است و این وظیفه خطیر پاسداری را ازدها به عهده دارد. ازدها در  
این جا نیز باز در دو سیمای مختلف ظاهر می‌شود: خونخوار و بیرحم در محافظت این  
گنجینه و مقابله با ناپاکان و نامحرمان که به ناحق خود را لایق دستیابی بدان می‌انگارند،  
و امین و استوار برای حفظ امانتی که بس گرانبهاست. در این تعبیر نیز ازدها محک  
تشخیص قهرمان و مرد راه از سست عنصران کوتاه‌بین است و بخشنده نیروی مقاومت و  
مبارزه به جوینده راستین. در نظر صوفی، گنج، عشق است و عشق تنها راه رسیدن به  
معرفت الله. «سلطان عشق خواست که خیمه به صحرا زند. در خزائن بگشود. بر عالم  
پاشید ورنه عالم با بود و نابود خود آرمیده بود و در خلوت خانه شهود آسوده»<sup>۴۳</sup> و ازدها  
طبع پرفریب:

گنج ارچه نقود پادشاهی‌ست در تحت وجود ازدهایی‌ست  
روح است که پادشاه گنج است طبع است که ازدهای گنج است  
بر نفس حرون نه اندکی رنج تا راحت روح یابی از گنج

مصباح الارواح ۴۳

بار دیگر بازمی‌گردیم به مولوی و حکایت مارگیری که ازدهای افسرده را مرده

پنداشت و در ریسمانهاش پیچیده به بغداد آورد.

در این حکایت مولوی تصویری کامل از صورت رمزی ازدها با همه جزئیات و جوانب ارائه داده است که خود به تنهایی تفسیر کاملی است از آنچه صوفی عارف در لفظ ازدها بیان می‌دارد. مارگیری، ازدهایی بزرگ در کوهستان یافت که سرمای شدید زمستان او را چون مرده بی حرکت ساخته بود. مارگیر به طمع، ازدها را برگرفت و محض اطمینان سخت در پلاس و پرده با طنابهای محکم بست و به شهر آورد. گرمای بغداد ازدها را به جنب و جوش آورد. و او که نیرویی خارق العاده و غیر قابل مقاومت داشت به آسانی رسنها را گست و از حرص و گرسنگی مرد مارگیر را به یک لقمه در کام کشید. آن گاه به آرامی گرد ستونی چنبره زد و با یک فشار استخوانهای مرد را خرد نمود. شاعر در پایان، تفسیر و توضیح یک یک این رموز را آورده است:

|                              |                              |
|------------------------------|------------------------------|
| نفست ازدهاست او کی مرده است  | از غم بی آلتی افسرده است     |
| کرمک است آن ازدها از دست فقر | پشهای گردد ز جاه و مال صفر   |
| ازدها را دار در برف فراق     | هین مکش او را به خورشید عراق |
| تا فسرده می بود آن ازدهات    | لقمه اویی چو او یابد نجات    |
| تو طمع داری که او را بی جفا  | بسته داری در وقار و در وفا   |
| هر خسی را این تمنا کی رسد    | موسی باید که ازدها کشد       |
| صد هزاران خلق ز ازدهای او    | در هزیمت کشته شد از رای او   |

مثنوی ۵۶/۳

در این تفسیر مولوی ازدها را نفس اماره یا نیروهای مخرب غریزی می‌داند که تا زیر مهار و قید تربیت و ریاضت و ایمان است آرام و مطیع می‌نماید. اما چون گرمای شهوت و خودخواهی و جاه طلبی او را به جنبش آورد و حشیانه رسن می‌گسند و انسان را در کام می‌کشد. او نه تنها خود، بلکه خلقی را در این مصیبت و نابسامانی از میان می‌برد. موسی در این حکایت تعبیری است از مرد حق و مهارکننده نفس که عصا به فرمان او به جان فرعون ازدها می‌شود و در دست او چوب و تکیه گاه. این جنبه مخاطره اجتماعی که در سرکشی ازدها دیده می‌شود، نشان می‌دهد که اگرچه شباهتهای بسیار بین سه صورت رمزی ازدها، افعی، و مار وجود دارد، به طوری که جز خصوصیات اندک تفاوت آشکاری بین آنها نیست اما ازدها همچنان که مولوی اشاره کرده است برخلاف مار در تعابیر نفس، بیشتر نمودار حرص جاه است که لگام گسیختگی و رشد بی‌رویه آن مصایبی عظیم به بار می‌آورد، در حالی که اگر نظام یابد و به ارزشهای والای کمال

انسانی بیبوندد قهرمان پرور است و به وجود آورنده بسی بزرگیها و بزرگواریها.

\*\*\*

پس ازدها که از رموز دیرین اساطیری و حماسی‌ست در شعر عرفانی فارسی با همه زمینه‌ها و پیچیدگیهای رمزی در اساطیر و ادبیات جهان جلوه‌گر می‌شود. در صورت منفی رمزی‌ست از نفس آماره، و در صورت مثبت عشق را که موجب تکامل است بازمی‌نماید. و به‌طور کلی ازدها با سیمای مهیب و نیروی مهاجم خوف‌انگیز نشانه‌ای‌ست از لحظه تصمیم. آن مقطع حیات که انسان ناچار از انتخاب سریع نهایی‌ست. زندگی یا مرگ، پیروزی یا شکست و سرافرازی یا نکبت.

مشهد، ایران

یادداشتها:

- ۱- داریوش شایگان، ادیان و مکتبهای فلسفی هند، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۶، ص ۶۴/۱.
- ۲- Verathraghan.
- ۳- Ahy
- ۴- هرن و هوشمان، اساس اشتقاق فارسی، ترجمه جلال خالقی مطلق، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۶، ص ۱۰۳/۱؛ محمد معین، مزدیستا و ادب پارسی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۸، ص ۴۶.
- ۵- مهرداد بهار، اساطیر ایران، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲، ص ۱۴، ۴۰، ۸۵.
- ۶- پورداد، یشتها، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۷، ص ۱۸۸/۱، ۱۱۴/۲، ۳۲۴.
- ۷- فردوسی، شاهنامه، چاپ مسکو ۱۹۶۳-۱۹۷۷م. ص ۲۰۲/۱، ۱۳۹۸/۳.
- ۸- نظامی گنجوی، هفت پیکر، به اهتمام وحید دستگردی، تهران، ۱۳۱۶، ص ۲۳۵.
- ۹- ابن خلف نیشابوری، قصص الانبیاء، به اهتمام حبیب یغمائی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۰، ص ۱۷۷-۱۷۱.
- ۱۰- تفسیر ابوالفتح رازی، تصحیح مهدی الهی قمشه‌ای، تهران، ۱۳۴۴، ص ۴۴۹/۴.
- ۱۱- حمدالله مستوفی، فزّه القلوب، تهران، ۱۳۱۱ق.، ص ۱۴۶.
- ۱۲- ابوحامد محمد غزالی، کیمیای سعادت، به کوشش حسین خدیوچم، تهران، ۱۳۵۴، ص ۹۵/۱.
- ۱۳- عطار نیشابوری، منطق الطیر، تصحیح و تحشیه دکتر محمد جواد مشکور، تهران، ۱۳۴۷.
- ۱۴- مولوی، جلال‌الدین محمد، مشوی معنوی، به کوشش رینولد الین نیکلسون، تهران، ۱۳۶۰.
- ۱۵- ابن سینا و تمثیل عرفانی، جلد اول، حی بن یقطان، انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۳۱، ص ۶۲؛ کیمیای سعادت، ص ۱۱۰/۱.
- ۱۶- ابوریحان بیرونی، الجماهر فی معرفة الجواهر، حیدرآباد دکن، ۱۳۵۵ ق.، ص ۱۶۷.
- ۱۷- Phallic Significance
- ۱۸- C.G.Jung, Symbols of Transformation, tr. by R.F.C.Hall, Princeton University Press, New York, 1976, p.337.
- ۱۹- Ibid, p. 315
- ۲۰- سنائی غزنوی، سیرالعباد الی المعاد، تحقیق متن و شرح با مقدمه و تعلیق از رضا مایل، کابل، بهی ۱۳۶۵.

- ۲۱ - عبدالرحمن جامی، مثنوی هفت اورنگ، تصحیح و مقدمه آقا مرتضی مدرس گیلانی، تهران، ۱۳۲۷.
- ۲۲ - موابی، جلال‌الدین محمد، کلیات شمس یا دیوان کبیر، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران، ۱۳۴۶.
- ۲۳ - عطار نیشابوری، الهی‌نامه، تصحیح نواد روحانی، تهران، ۱۳۳۹.
- ۲۴ - Negative Mother Imago.
- ۲۵ - Libido.
- C.G. Jung, *Four Archetypes*, tr. by F.C.Hull, Routledge & Kegan Paul. London, - ۲۶  
1974, pp.45-81
- Rebirth - ۲۷
- Renaissance - ۲۸
- Zigmond Freud (1856-1939) - ۲۹
- Pchyco - ۳۰
- Concious - ۳۱
- Unconcoious - ۳۲
- ۳۳ - فروید و اصول روانکاوی، ترجمه هاشم رضی، تهران، ۱۳۳۹، ص ۳۸.
- ۳۴ - پورداود، پشت‌ها، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۷، ص ۲۰۶/۱.
- ۳۵ - *Symbols of Transformation*, p.374; M.Ellade, *Myths, Dreams and Mysterles*. -  
tr. by Ph. Mairet. London 1960. pp. 193-195.
- ۳۶ - سعید فاطمی، اساطیر یونان و روم، تهران، ۱۳۴۷، ص ۳۷۵/۱-۴۱۱.
- ۳۷ - Odipus
- ۳۸ - Thebes
- ۳۹ - سوفوکل، سه نمایشنامه، ترجمه سعیدی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۴، مقدمه.
- ۴۰ - Zigfrid
- ۴۱ - اساطیر یونان و روم، ص ۹۱/۱.
- ۴۲ - کلیات دیوان عراقی، به کوشش سعید نفیسی، تهران، کتابخانه سنائی، ۱۳۳۵، لمعات؛ ص ۳۳۰.